

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

حلول ماه مبارک ربیع‌الاول که ماه میلاد رسول گرامی اسلام(ص) و فرزند بزرگوارشان
امام صادق(س) هست خدمت همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزه و قبل
از همه خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمه‌ی معصومه(ع) تبریک عرض
می‌کنیم؛ و در حقیقت آغاز کانّ سال جدید هست بعد از تعطیلات متخلله‌ی بین ایام
درسی، حالا ان‌شاءالله از این به بعد چند ماهی بدون تعطیلات ممتد ان‌شالله بحث‌ها
برقرار خواهد بود، خدای متعال توفیق عنایت کند که بتوانیم در راه تعلیم و تعلم ان‌شالله
خالصانه گام‌هایی را برداریم و مورد قبول خدای متعال ان‌شالله و اولیانش بوده باشد.
این جریان بسیار حیرت‌آور مراسم اربعین سیدالشهداء(س) که خدای متعال این حرارت را
در قلب‌های همه‌ی موالیان و شیعیان بلکه همه‌ی انسان‌های آزاده ولو متدین به اسلام و
مذهب تشیع نباشند قرار داده و روز به روز بحمدالله این حرکت رونق بیشتری پیدا
می‌کند، به فرمایش رهبری دام‌ظله همین چند روز پیش‌ها می‌فرمودند: در این انقلاب سه
امر محقق شده که قبلاً این چنین نبود یکی یاد و توجه به حضرت بقیةالله الاعظم ارواحنا
فداه که این به این شکلی که امروز بحمدالله نشر پیدا کرده، رونق پیدا کرده این در
سابق نبود.

مسأله‌ی دوم که بسیار مهم هست مسأله‌ی حضرت زهرا(س) هست که قبلاً باز به این
شکل مورد توجه نبود و امروز بحمدالله خیلی مورد توجه واقع شده و روزبه‌روز ان‌شالله
به این توجه افزوده خواهد شد. و مسأله‌ی سوم همین مسأله‌ی اربعین حسینی(س)
هست. ان‌شالله همه‌ی این‌ها، مجموع این امور در کنار بقیه‌ی اموری که بوده است
امیدواریم که زمینه‌ساز نهضت جهانی حضرت بقیةالله الاعظم باشد و این باعث می‌شود
که جهانیان به این نقطه‌ی بزرگ و عظیم توجه بیشتری پیدا کنند و دل‌ها همه آماده بشود
ان‌شالله برای ظهور مبارک آن حضرت(س).

خب بحث ما در اخبار من بلغ بود، برای تحصیل مفاد اخبار من بلغ گفتیم باید چند امر را
مورد بررسی قرار بدهیم، سه امر را مورد بررسی قرار دادیم؛ امر اول این بود که آیا
موضوع در اخبار من بلغ خصوص اموری است که استحباب آن، خیریت آن، مشروعیت آن
ثابت شده و حالا روایات راجع به ثواب آن‌ها اخبار می‌فرماید؟ و یا این‌که نه، مطلق اموری
است که اخبار دلالت می‌کند بر وجود ثواب برای آن‌ها؟ بعضی از روایات مثل روایت
صفوان داشت که «من بلغه ثواب علی شیء من الخیر» آن‌جا واژه‌ی خیر بود که باید خیر
بودنش مفروض باشد؛ اما به برکت ابجائی که شد که مفصل هم بود نتیجه این شد که
علی‌رغم این‌که در بعض اخبار این چنین آمده است اما مجموعاً سر جمع اخبار این نیست و
موضوع اعم است از آن‌که «ثبت مشروعیت و خیرته و استحبابه» یا این‌که نه، آن‌هم ثابت

نیست. بلکه فقط یک قید دارد و آن قید هم از مفهوم بعض اخبار علاوه بر شاید ارتکاز متشرعی استفاد می‌شد این بود که باید آن امری که «بلغ علیه الثواب» ما نصّ و روایتی بر حرمت آن نداشته باشیم و یا محتمل الحرمة نباشد؛ حالا اگر چیزی احتمال حرمتش را می‌دهیم یا دلیل معتبر بر حرمتش داریم حالا یک روایت ضعیف‌السندی می‌آید می‌گوید این کار کسی که انجام بدهد ثواب دارد، فلان ثواب را دارد؛ این روایات یا اطلاق این چنینی ندارد به ذات و یا اگر هم اطلاق داشته باشد به واسطه‌ی آن روایات دیگر همان‌طور که توضیح دادیم تقیید می‌شود و آن صورتی که حجت بر حرمت داریم یا اگر حجت نداریم احتمال حرمتش را می‌دهیم در آن موارد آن‌ها مشمول این اخبار نخواهد بود، این مطلب اولی بود که بحث کردیم.

مطلب دوم این بود که آیا این ثوابی که در این روایات بیان شده است اصل‌الثواب است که کسی که خبری به او می‌رسد که فلان عمل دارای ثواب هست او را انجام داد خدای متعال به او ثواب و پاداش خواهد داد، این است مفاد این اخبار؟ کما این‌که در بعض تعابیر بعض روایات این بود که «کان له اجر ذلک» یا این‌که نه، خصوص همین ثواب بالغ را دلالت می‌کند این اخبار؟ نتیجه‌ی بحث این شد که این مفاد این اخبار این هست که همان ثواب بالغ همانی که آن روایت مشتمل بر آن هست، آن روایات می‌فرماید خدای متعال همان را عطا می‌فرماید، همان ثواب بالغ را.

مطلب سوم این بود که آیا مرکز این ثواب «و ما یترتب علیه هذا الثواب» چه هست؟ آیا انقیاد است؟ یا نفس عمل است؟ یا عمل انقیادی است؟ این هم برای هرکدام ادله‌اش را بیان کردیم، نقض و ابرام‌هایش هم بیان شد، نتیجه این شد که آن‌چه که تقویت کردیم این بود که ثواب بر ذات العمل است ولو در مقام انقیاد وجود دارد، ولو در مقام ممکن است عمل انقیادی هم وجودی دارد اما مفاد این اخبار این است که ما به ذات این عمل آن ثواب بالغ را می‌دهیم، همان‌جور که آن خبر ضعیف، یا آن فتوا دارد می‌گوید کسی که این عمل را انجام بدهد این ثواب را دارد، این هم می‌گوید همان ثواب داده می‌شود، یعنی به همان خصوصیتی که آن خبر ضعیف دلالت بر آن می‌کرد؛ او می‌گفت بر ذات عمل است این روایات هم می‌گوید همان ثواب داده می‌شود. بنابراین این سه مطلب که مقدمه قرار دادیم بر این‌که تحصیل کنیم مفاد اخبار من بلغ را.

س: این‌جا را خدشه کردید گفتید مقام فاعل با اعطاء ثواب فرق می‌کند دیگر، گفتیم خلطی است که بین مقام فعل با اعطاء ثواب انجام شده که مرحوم آخوند هم در کفایه اگر گفتند بین مقام فاعلیت و اعطاء ثواب خلط کردند.

ج: خیلی خب، ولی نتیجه‌ی نهایی چه شد؟ نتیجه‌ی این شد که....

س: نتیجه این شد که می‌دانیم در این‌جا اگر چه بیان مرحوم آخوند برهانی دقیق است اما آن چیزی که در روایات هست در مقام اعطاء ثواب است، یعنی بعد از انجام فعل ثواب را به آن عمل انقیادی می‌دهد.

ج: نه، به آن عمل می‌دهد گفتیم، نتیجه این شد که به آن عمل داده می‌شود نه عمل به وصف انقیادی بودنش، به ذات العمل؛ همه‌ی زحمات را کشیدیم و حرف‌ها را زدیم برای این‌که این به این نقطه برسیم که به ذات‌العمل داده می‌شود.

خب بنابراین بعد از این‌که این سه مطلب منقح شد به برکت اباحت سابقه، حالا بیاییم

بینیم مفاد این روایات مجموعاً چه خواهد شد. برای این که مفاد این روایات چه هست اقوال عدیده از شاید حدود ده قول در مسأله وجود دارد، انظار مختلف فقهای مختلف و اصولیین مختلف؛ آن مقدمات را که تقدیم کردیم مقدم داشتیم این برای این بود که با آن مقدمات بسیاری از آن برداشتها جوابش داده می شود که گفته شده؛ مثلاً عده ای گفتند این روایات در مقام ارشاد است و اخبار به این است که همان طور که عقل حکم می کند اگر کسی احتمال داد مولایش یک امری را دارد، یک خواسته ای را دارد، یک مطلوبی را دارد و به این احتمال رفت آن را انجام داد، عقل مستقل است به این که این آدم حُسن فاعلی دارد و مستحق ثواب است؛ این اخبار هم دارد همان حرف را می زند، ارشاد به همین ما یفهمه العقل است، چیز مازادی بیان نمی کند، همین که عقول او را دریافت می کنند همین را دارد بیان می کند، عده ای این جوری گفتند، از آن بحث که کردیم گفتیم این ثواب بر انقیاد نیست، آن چیزی که مستقل به العقل ثواب انقیاد است، استحقاق بر انقیاد است، گفتیم مفاد این اخبار این نیست که ما به آن انقیاد ثواب می دهیم؛ مفاد این اخبار این بود که بر خود آن عمل ثواب می دهیم و همان چیزی که آن شخص گفته است را پاداش قرار می دهیم. پس اولاً انقیاد در این اخبار نیست؛ ثانیاً عقل نمی گوید همان چیزی که اخبار شده است ثواب، آن داده می شود، عقل این جا می گوید شما مستحق پاداشید، اما آن پاداش حتماً باید همان باشد که آن خبر دلالت بر آن می کرد این «لا مستقل به العقل». بنابراین به این دو قرینه هم قرینه ای این که به انقیاد نمی گوید این اخبار و هم این که اگر مرشدالیه اش آن حکم عقل بود، آن حکم عقل راجع به خصوص این ثواب مخبر به در این اخبار نیست، اصل ثواب است. بنابراین این ...

س: اصل ثواب انقیادی یعنی دیگر

ج: بله؟

س: دو روی یک سکه اند یا درواقع اشکال این است که چون عقل فقط انقیاد را درک می کند، ثواب انقیاد را درک می کند و مفاد روایات هم اصل ثواب نیست بلکه ثواب به ذات عمل است پس جور در نمی آید با این قول دیگر

ج: و این قول خلاف ظاهر است...

س: اولاً و ثانیاً ندارد یعنی یک مطلب است

ج: نه اولاً و ثانیاً از این جهت بود، یکی این که به آن قرائنی که قبلاً گفتیم که این به انقیاد، چون حرفی از انقیاد در این روایات نیست....

س: یک اشکال است، حرف مان این است که ...

ج: بله یک مطلب است.

خب پس بنابراین آن مقدمات برای این بود که بخشی از آن چه که این جاها گفته شده است این ها قهراً با توجه به آن مقدمات می فهمیم که مفاد این حدیث و فقه الحدیث این روایات بعضی از آن اقوال و فرموده شده ها نیست...

س: کیفیت تعلیلیه را برای انقیاد قبول فرمودید شما ظاهراً، کیفیت تعلیلیه را برای انقیاد قبول...

ج: نه، گفتیم حتی در آن صورت هم اشکال ندارد که شارع بیاید بگوید، شارع بیاید بگوید پس باز ارشاد نمی‌شود به آن چیزی که عقل می‌گوید؛ شارع می‌آید این‌جا می‌فرماید من این ثواب را می‌خواهم حالا به ذات این عمل بدهم. درست است به‌خاطر انقیاد تو می‌خواهم به ذات این عمل این ثواب را بدهم؛ ولی بالاخره دارد به ذات عمل این ثواب را می‌دهد.

یا این مطلب دیگری که گفته شده است که سابقاً گفته می‌شده شهید صدر هم در دوره‌ی مباحث این را تقویت کردند که خبر مفادش لعلّ این باشد که این روایت می‌خواهد بگوید اگر یک چیزی خیریتش مفروض است، استحبابش مفروض است، مشروعیتش در شرع مفروض است و حالا یک ثوابی راجع به او گفته شده است، این‌جا چون بالاخره امر، امر مستحبی است، امر خیری است که جایزالترک است، از آن طرف هم انسان‌ها احتمال می‌دهند این ثواب‌هایی که گفته شده معلوم نیست حالا صحت داشته باشد، شاید راوی اشتباه کرده باشد، خطا کرده باشد یا نه، حتی به یک نیت خیری یک کار فاسدی را انجام داده مثل آن کسی که جعل ثواب می‌کرد برای قرائات سور قرآنی یا آیات قرآنی، گفت این‌ها را من از پیش خودم ساختم برای خاطر این‌که دیدم مردم کم قرآن می‌خوانند آدم یک چیزهایی جعل کردم که مردم را ترغیب به قرآن خواندن بکنم؛ گاهی آدم احتمال می‌دهد بعضی از این ثواب‌هایی که ذکر شده برای فلان عمل، فلان عمل لعلّ آن راوی آدم ثقه‌ای هم هست ولی به این داعی خیر در اثر عدم توجه به این‌که این کار ناصحیحی است این کار را کرده باشد، بالاخره آدم ندارد که این، ایشان می‌فرمایند که شارع برای خاطر این‌که این دل‌ها را محکم بکند و آن محرکیت ادله‌ی استحباب و خیریت را شارژ بکند و تأثیرش را در انسان‌ها بیشتر بکند، آمده فرموده خیال‌تان جمع، من این ثواب‌هایی که گفته شده می‌دهم ولو پیامبر نفرموده باشد، ولو این راوی اشتباه کرده باشد یا خطا کرده باشد یا هرچی؛ این تتمیم برای محرکیت آن تحریکی است که خیریت آن عمل باعث می‌شود یا استحباب آن عمل باعث می‌شود. این هم توقف دارد بر این‌که ما بگویم موضوع در این اخبار چه هست؟ خصوص اخبار خیر است و مفروع المشروعية است؛ اما وقتی گفتیم نه، مفاد این اخبار اعم است از آن‌که مشروعیت دارد و ثابت است برای شما یا مشکوک است، بنابراین این معنا هم باز که خواستند بفرمایند که مفاد این اخبار این چنین هست این هم می‌رود کنار. یا این‌که بعضی گفتند مفاد این اخبار عبارت است از این‌که می‌خواهد بگوید آقا در مستحبات و سنن، ما الغاء کردیم شرائط حجیت خبر واحد را؛ فلذا از این اخبار تعبیر می‌شود در السنه‌ی اصولیین به قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن؛ چون برداشت‌شان از این روایات این است که شارع می‌خواهد بفرماید بله من در الزامیات هر خبر واحدی را حجت نکردم، آن‌جا شرائط برایش قرار دادم، باید ثقه باشد، بعضی‌ها گفتند حتی باید عادل باشد، چه باشد آن. اما در باب سنن من یک گشایشی قرار دادم، آن قیود و آن شرائط را حذف کردم، هر خبری، ولو اکذب البریه و افسق الفسقه، آمد به شما خبر داد که فلان عمل را اگر انجام بدهید فلان ثواب را دارد، این خبر او را من حجت قرار دادم و این ثابت می‌شود آن مفاد و مضمونی را که او دارد خبر می‌کند فلذا گفتند تسامح در ادله‌ی سنن است.

خب این مطلب هم از بیانات سابقه روشن شد که شما می‌خواهید بگوید مفاد مطابقی این روایات این است، مفاد مطابقی این روایات این هست، این‌که روشن است نیست، «قله اجر ذلک» این مفادش این است که خدا آن ثواب را می‌دهد، کجا گفته که من شرائط حجت خبر واحد را در این ابواب حذف کردم، این شرائط را ندارد؟ نه این مطابقه حتماً نیست، واضح است که نیست یعنی زیرنویس این جمله‌ها که این نیست؛ اگر

می‌خواهید بفرمایید لازمه‌ی این، این است که پس شرائط حجیت خبر واحد را الغاء کرده برای خاطر چی؟ به‌خاطر این‌که ثواب که جزافاً داده نمی‌شود، گزاف که ثواب داده نمی‌شود؛ این‌که دارد می‌گوید من آن ثواب را می‌دهم لابد می‌خواهد بگوید آن مستحبی که گفته شده، آن خیری که گفته شده ثابت است، دلیلی که نداریم بر ثبوتش؛ پس لابد می‌خواهد بگوید با این همین آقای ضعیف یا مجهول‌الحالی که دارد برای شما خبر می‌دهد، من خبر همین را حجت قرار دادم پس بنابراین قول این اثبات خیریت و استحباب را می‌کند، وقتی خیریت و استحباب ثابت شد این ثواب هم برای آن امر مستحب است، نه یک ثواب جزافی و گزافی است؛ می‌خواهید این حرف را بزنید؟ این هم اشکالش این است که گفتیم برای جعل ثواب برای امور دواعی مختلف عقلانی ممکن است وجود داشته باشد، راه منحصر در این نیست که بگویید یک دلالت اقتضای این‌چنینی در این‌جا محقق می‌شود. همان‌طور که قبلاً گفتیم عرض شد که حضرت امام قدس‌سره می‌فرمایند: اخبار من بلغ ممکن است برای خاطر این باشد که شارع تحفظ می‌خواهد بکند بر آن مستحبات واقعی که خبر معتبری بر آن قائم نشده؛ شارع می‌بیند آن مصالح و آن چکمی که در آن مستحبات واقعی که اتفاقاً خبر ثقه‌ای برای آن قائم نشده است، حجت معتبره‌ای برای آن قائم نشده است این باعث می‌شود که مردم دست از آن‌ها بردارند بگویند دلیل که ندارد و محروم بشوند از آن‌ها. شارع آمده این‌جا چه‌کار کرده؟ به این داعی که تحفظ بر آن مسائل واقعی بر عباد بکند، فرموده خیالتان جمع باشد، همه‌ی این‌ها را من ثوابش را می‌دهم. داعی‌اش این است که آن مصالح واقعی از دست عباد نرود، ثواب را شارع تفصّل می‌کند، لطف می‌کند به‌خاطر این داعی می‌آید می‌گوید من همه‌ی این‌ها را ثواب می‌دهم. یک کسی مثلاً فرض کنید می‌خواهد به... ده نفر هستند که می‌خواهد حتماً به آن‌ها اطعام بکند، الان نمی‌داند آن‌ها در این جمعیت چه کسانی هستند، صد نفر هستند ده نفرشان را می‌خواهد اطعام بکند، ولی چون چنین داعی دارد همه‌ی این صد نفر را دعوت می‌کند می‌گوید ناهار بدهم برای این‌که آن ده‌تا را ناهار داده باشد، این اشکال دارد؟ این غیر عقلانی است؟ این گزاف است؟ این جزاف است؟ خیلی غرض عقلانی است دیگر. این‌جا هم شارع مقدس می‌بیند که این مستحبات واقعی این‌ها دارد از بین می‌رود به مصالحش عباد نمی‌رسند، می‌آید می‌گوید آقا چه واقعاً مستحب باشد چه نباشد، چه خیر باشد چه خیر نباشد من همه‌ی این‌ها ثواب‌هایی که گفتند می‌دهم تا این داعی ایجاد کند در نفوس بروند انجام بدهند به آن ثواب‌های واقعی برسند. بنابراین راه منحصر نیست که شما بیایید بگویید شارع خواسته استحباب‌ها را الغاء شرائط حجیت بکند؛ راه که منحصر در این نیست. علاوه بر این‌که راه منحصر نیست و قهراً چون راه منحصر نشد دلالت اقتضائی درست نمی‌شود، در خود این روایات قرینه‌ای وجود دارد که مقصود این نیست که الغاء حجیت بخواهد بکند در آن ادله، و آن این است که جاهایی که شارع می‌آید خبری را حجت می‌کند یعنی او را طریق به واقع قرار می‌دهد، به‌خصوص در باب مستحبات و مکروهات که آن‌جا منجزیت معنا ندارد، یعنی این‌که منجز واقع بخواهد بشود یعنی استحقاق است؛ این معناهای دیگر برای حجیت در باب مستحبات معقول نیست، آن‌که معقول است همان طریقت است یا عامل معامله هست یا جعل حکم مماثل است؛ جعل حکم مماثل و عامل معامله هم که در محل خودش گفته شده این‌ها هم راه‌هایی تمامی نیست، همان طریقت است که می‌خواهد این را طریق به واقع قرار بدهد موصل به واقع قرار می‌دهد. در جایی که شارع می‌خواهد بگوید من این را طریق به واقع قرار دادم آیا در آن‌جا درست است بیاید بفرماید به این‌که ولو پیامبر نفرموده باشد، من این را طریق به واقع قرار دادم ولو پیغمبر نفرموده باشد، یعنی واقعی نباشد؛ من این را طریق به واقع قرار دادم ولو واقعی نباشد؟ آدم اگر فرض می‌کند واقعی نیست این را

چطور طریق قرار می‌دهد؟ طریق قرار دادن فرع بر این است که واقعی را مفروض می‌گیری، این را می‌خواهی طریق به آن قرار بدهی، باید یک ذوالطریقی را مفروض بگیری، بگویند این طریق به آن است؛ اما وقتی خودت داری می‌گویی ولو پیامبر نفرموده باشد من این را طریق قرار دادم چه معنا دارد؟ اگر نفرموده ذوالطریقی وجود ندارد که این را طریق به آن قرار بدهیم. پس بنابراین در خود اخبار من بلغ هم قرینه‌ای وجود دارد که این‌جا جعل حجیت برای اخبار ضعاف در باب سنن نمی‌خواهد بفرماید، مفادش این نیست به این قرینه‌ای که گفته شد؛ پس بنابراین....

س: امارات هم همین‌جورند دیگر استاد؟

ج: بله؟

س: امارات هم گاهی اوقات....

ج: این‌جا نفرموده ولو اماره، کجا فرموده ولو اماره دروغ باشد؟

س: نه امارات طریق هستند مطلقاً.

ج: طریق هستند؛ اما نفرموده ولو این‌که واقع نباشد، ذوالطریق نباشد.

س: شاید مطلق طریق...

ج: بله، طریق قرار دادند یعنی چون احتمالش وجود دارد.

س: قبول هم دارید خلاف می‌شود گاهی یا نه؟

ج: قبول داریم

س: پس همین اشکال این‌جا هم هست دیگر...

ج: نه نه نه، حرف سر این است که گوینده‌ی یعنی جاعل طریقت مناسبت ندارد این حرف را بزند اگر هدفش این است، نه این‌که حتماً طریق باید اصابه‌ی به واقع بکند.

س: یعنی با الغاء احتمال خلاف مناسبت ندارد که بگویی و ان لم تقل....

ج: بله، و این‌که بگویند نه، من این را دارم طریق به واقع قرار می‌دهم، حالا ما این‌جوری تعبیر می‌کنیم، این را طریق به واقع قرار می‌دهم بعد خودش بگوید اگر چه واقعی نباشد من طریق به واقع قرار دادم، این با هم سازگاری ندارد. حالا بعضی تعبیر کردند این تعبیری که ایشان مثلاً آقای خوئی این‌جوری تعبیر فرموده، فرموده که: چون مردّ حجیت به اُلغ احتمال الخلاف است یعنی احتمال خلاف را از ذهنت دور کن، الغاء کن، به آن توجه نکن، آن را دور بینداز؛ از این طرف بگویند الغاء احتمال خلاف را دور بینداز، از این طرف بیاید بگویند ولو پیامبر نفرموده؛ اگر پیامبر نفرموده و این احتمالش را داری درست می‌کنی من چه‌طور آن را دور بیندازم؟ ما یک بیان دیگری عرض کردیم گفتیم که جعل حجیت در این ابواب چه هست؟ طریقت است. اگر خودت داری، طریق یعنی یک ذوالطریق مفروضی است دارم این را طریق به آن قرار می‌دهم، اگر خودت داری می‌گویی ولو پیامبر نفرموده باشد، من نگفته باشم، جعل نکرده باشم، باز من این را

طریق قرار دادم، طریق به چه قرار دادی؟

س: مصوب تصویب می‌شود نه؟

ج: نه تصویب نیست، خود این کلام غلط است، بگویی ولو واقعی نباشد من این را طریق به واقع قرار دادم؛ این خود این کلام نادرست است. پس خود این کلام دلالت می‌کند بر این‌که این اخبار نمی‌خواهد بگوید من جعل طریقت دارم می‌کنم....

س: اعتبار دادن به خبر جعلی این مصوب تصویب نیست؟ اعتبار دادن به خبر جعلی، چون بعضی از اخبار جعلی‌اند دیگر، اگر بگویی همه‌ی این‌ها حجتند....

ج: حجتند به چه معنا؟ نه حجتند به چه معنا؟ اگر بخواهد بگوید طریق قرار دادم و واقعی هم نباشد، خودش بگوید واقعی هم نیست، آخر خبر جعلی ممکن است غذا قورتنکی مطابق با واقع باشد، اشکال ندارد بگویی طریق قرار دادم؛ اما اگر خودش دارد می‌گوید ولو نگفته باشیم، ولو واقعی نباشد من طریقتش قرار دادم؛ می‌گویند این کوسه ریش‌پهن است، از یک طرف می‌گویی کوسه است از یک طرف می‌گویی ریشش پهن است؟ از یک طرف می‌گویی واقعی نیست از یک طرف می‌گویی من این را طریق به واقع قرار دادم؟ این با هم جور در نمی‌آید....

س: مثلاً بگوییم استحباب این عمل با همین خبر جعلی....

ج: آن اشکال ندارد، استحباب چیز دیگری است. ببینید جعل حجیت غیر از استحباب است؛ بلکه یک وقت بیاید بگوید که اگر بلغ علی بر یک مطلبی ثواب، این بلوغ یک فعل و انفعالی ایجاد می‌کند و آن عمل می‌شود مصلحت دار، حالا من بخاطر این من آن را مستحب کردم، آن چیز آخری است؛ این غیر قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن است. پس بنابراین قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن به این معنا که گفته شد این هم نمی‌شود مفاد این اخبار باشد....

س: ببخشید معذرت معنا دارد در مستحبات در سنن؛ شارع روز قیامت می‌گوید چرا این کار را کردی؟ مثلاً حرام بوده، ما بگوییم آن‌جا دلیل داشتیم این‌که من این کار را کردم.

ج: نه معذرت ما برائت است دیگر چون دلیل حجت نداشتیم؛ همان دیگر آن‌که به این احتیاج ندارد. و اما....

س: خبر واحد که همیشه مصیب نیست ممکن است مصیب باشد ممکن است مصیب نباشد ولی در خبر واحد هم شارع می‌توانست بگوید که ولو این خبر واحد مصیب نباشد اصلاً پیامبر نفرموده باشد ولی این خبر واحد را من برای شما طریق قرار دادم....

ج: این غلط است....

س: چرا؟ چون بعضی موقع‌ها....

ج: نه، ببینید حرف سر این است که در این مقام بگوید ولو این‌که این خطا باشد و واقع جعل نکرده باشم ولی من این را طریق به واقع قرار؛ می‌گویند آقا تو که واقعی را داری می‌گویی چطور این‌جا طریق داری قرار می‌دهی؟

س: به صورت کلی بخواهد طریق قرار بدهد، بعضی اوقات واقعی هست....

ج: نه انحلالی است دیگر؛ چون می‌گوید «من بلغه ثوابُ علی عمل» من یک روایت فقط به‌دستم رسیده بر یک عملی، می‌فرماید این بفرماید این را من طریق به واقع دادم اگر چه پیامبر نفرموده باشد، این لسان تناسب ندارد؛ این لسان وقتی تناسب نداشت ظهور در این پیدا نمی‌کند، حرف سر استظهار است دیگر؛ می‌گوییم حرف آقایان این است که این کلام ظهور در این پیدا نمی‌کند با توجه به این؛ چون عقلاً کسی که می‌خواهد جعل طریقت بکند دیگر نمی‌آید بگوید اگر چه در واقع نباشد، می‌گوید هذا طریق؛ اما نگوید این طریق است ولو واقع نباشد، طریق است ولو واقع نباشد این دوتا باهم سازگار نیست از نظر مقام...

س: چرا سازگار نیست حاج آقا؟ این دفع دخل مقدر است، می‌دانسته که شما می‌دانید احتمال خلاف هست گفته که حالا اگر به من بگویی که احتمال خلافی وجود دارد با این حال من دارم جعل طریقت می‌کنم.

ج: برای چی؟

س: برای این که این....

ج: برای همانی که نیست، همین دیگر، همین ...

س: برای این که در ذهن شما این اشکال شکل نگیرد که شما چه جوری جعل طریقت می‌کنید؛ می‌گوید من با این که می‌دانم شما احتمال خلاف می‌دهید و جعل طریقت می‌کنی...

ج: عجب است! جعل طریق می‌کنی برای چیزی که وجود ندارد؟ خودت داری می‌گویی ذوالطریق نیست، آن وقت جعل طریق داری برای آن می‌کنی؟

س: نمی‌گوید نیست...

ج: چرا دیگر، نگفته، نگفته یعنی نیست، یعنی نگفتیم، جعل نکردیم؛ با این که داری فرض می‌کنی نگفتی و جعل نشده چطور داری می‌گویی این خبری که دال بر آن است این را طریق به او قرار دادم؟ این عقلائیت ندارد این حرف. پس بنابراین ظهور این اخبار نمی‌شود گفت در این جهت است و هکذا....

س: پس چه جوری مطابق با طریق الی الواقع می‌گیریم، این اختلاف مبنایی است.

ج: بله؟

س: حجت را، آقا طریق الی الواقع می‌گیرید....

ج: بنابر این که حجت به معنای جعل طریقت باشد.

س: در احکام که این دیگر این شبهه نیست.

ج: در احکام ظاهریه یعنی چی؟

س: مثل اصول عملیه.

ج: مگر این اصول عملیه است؟

س: بالاخره در اصول عملیه هم ما حجیت داریم ولی خب...

ج: آنجا به معنای طریقت نیست حجیتش؛ بلکه آن خبری که دلالت بر برائت می‌کند آن طریق است اما مفاد آن روایت که می‌گوید حلیت است، می‌گوید برائت است، می‌گوید رفع ما لا یعلمون است، این که دیگر طریقت ندارد که اینجا صحبت سر این است که دارد می‌خواهد بگوید این اخبار ضعیف که دلالت می‌کند بر این که بر آن عمل ثواب است، من این اخبار ضعیف را طریق قرار دادم بر مفادشان اگر چه این مفاد را من نگفته باشم؛ می‌گویم این دوتا با هم جور در نمی‌آیند، اینجا را.

خب هم‌چنین روشن شد از ما قلنا این که کسانی که گفتند قبول، این اخبار من بلغ مفاد مطابقی‌اش جعل حجیت برای اخبار ضعیف در باب سنن نیست، این قبول، از باب ملازمه هم نمی‌خواهیم بگوییم چون همان‌طور که جواب دادید این جواب شما هم قبول؛ ملازمه‌ای ندارد دلالت اقتضائی درست نمی‌شود؛ اما ادعای ما این است که اینها کنایه هست. مثل «زید کثیر الرماد» چطور «زید کثیر الرماد» این کنایه از این است که این آقا سخاوتمند است، از باب این که معمولاً در گذشته سخاوتمندی که همراه با اطعام و امثال ذلک است لازمه‌ی قهری‌اش این بوده که پس بنابراین باید خاکستر خانه‌اش هم زیاد باشد؛ چون این ملازمه‌ی غالبی بوده این را آمدند کنایه قرار دادند از سخاوتمندی، گفتند «زید کثیر الرماد». اینجا هم چون معمولاً شارع بخواهد ثواب بدهد به یک چیزی باید آن ثابت باشد، باید یک دلیل معتبری داشته باشد، چون این ملازمه کانّ وجود دارد، آمده شارع فرموده من همان ثواب‌ها را می‌دهم، این کنایه از این که یعنی آن خبرها را قبول دارم، آن‌ها را حجت قرار داده. پس از این باب بگوییم، بگوییم اینها کنایه از جعل حجیت است. جواب این مسأله هم این است که این کنایه بود باز وقتی ظهور پیدا می‌کند که آن راه عقلائی که گفتیم که از حضرت امام نقل کردیم آن راه عقلائی نباشد؛ اما اگر چنین راه عقلائی وجود دارد مثل این که انسان خودش در زندگی متعارف خودش این جور تدبیرها را می‌کند، به فرزندانش، به کسانی یا خودش این جور تدبیرها را می‌کند که حفظاً لمواردی که مجهول است و معلوم نیست می‌آید به فرزندانش می‌گوید این کارها را بکنید، برای این که آن موارد مجهول مردد بین اطراف انجام بشود؛ چون چنین چیزی وجود دارد و راه منحصر نیست بنابراین ظهور در کنایه هم پیدا نمی‌کند. این ظهور در کنایه وجه می‌خواهد، قرینه می‌خواهد و الاّ ظهور الفاظ که اصل اولی در آن کنایه نیست اگر این مطلب دیگری؛ ظاهرش این است که همان معنای مطابقی اراده شده نه این که کنایه زده شده به یک معنای آخری. بلکه اگر معنای مطابقی میرری نداشته باشد اراده‌اش مثل این که می‌گوید «زید کثیر الرماد» چه فایده دارد حالا کثرت رماد داشته باشد؟ حالا چی؟ چون این خودش یک مطلب معتناهی نیست آدم می‌فهمد که یک چیز دیگر می‌خواهند بگویند، و الاّ از این که او کثرت رماد دارد چه؛ اما در اینجا وجه عقلائی وجود دارد که شارع بگوید آقا من بر همان عمل ثواب خواهم داد، به همان ثوابی که گفتم خواهم داد. چرا؟ روی بزرگواری‌اش یا برای خاطر این که آن مصلحت را و آن تدبیر را در نظر گرفته. بنابراین این که بگوییم از این اخبار استفاده می‌شود الغاء شرائط حجیت در باب سنن این معنا و این برداشت هم از این اخبار تمام نیست.

س: این که کنایه

س: ...

ج: آن اولی، آن بیان قبلی دلالت اقتضا می‌کند.

س: بله، در کثیر الرماد هم ممکن راه دیگر هم باشد که برای این که این مثلاً خاکستر خانه زیاد بشود ولی می‌گویند معمولاً ...

ج: نه نه

س: آن موقع کثرت رماد....

ج: نه آن چه فایده‌ای دارد؟ نه بین عرض کردم ببینید این که معنای مطابقی بخواهد اراده بشود که «زید کثیر الرماد» معنای مطابقی اراده بخواهد بشود، که این کثرت رماد چه اثری دارد؟ بله آن روز هم یک روز هم این توضیح را دادم که بله در یک جاهایی «زید کثیر الرماد» نمی‌شود کنایه از سخاوت باشد، مثل کجا؟ مثل آن زمان‌ها که ساروج درست می‌کردند که از سیمان هم می‌گویند استحکامش بیشتر است، یکی از اجزاء ساروج چه بود؟ رماد بوده، خاکستر بوده، با یک چیزهای دیگر مخلوط می‌کردند و می‌گویند این در اصفهان همین جایی که عالی قاپو هست و مسجد چه هست و این‌ها این‌جا باتلاق بوده، یعنی زمینش جوری بوده که آدم فرو می‌رفته در آن راه برود. این شیخ بهائی با ساروج آن جا را به حدی استحکام بخشیده که تا به امروز همین‌طور است؛ یک جاده‌ای هم هست می‌گویند در راه گرمسار و نمی‌دانم آن طرف‌ها آن جاها هم همین‌جور بوده و خیلی استحکام دارد. این را بررسی کردند که این علتش چه هست که این استحکام پیدا کرده؟ بعد از بررسی فهمیدند این جا هم ساروج به کار رفته، یعنی همان تدبیر شیخ بهائی در آن جا هم به کار رفته. حالا دنبال این هستند که خاکستر می‌خواهیم می‌گوید «زید کثیر الرماد»؛ این جا «زید کثیر الرماد» دلالت نمی‌کند بر این که سخاوتمند است، ممکن است همان رمادش هم خیلی با قیمت گران بخواهد بفروشد و اصلاً از یک گرمش هم نگذرد؛ آن جا دلالت نمی‌کند. اما جایی که مثل عصر ما «زید کثیر الرماد» رماد می‌خواهد چه کار کند؟ این جا قرینه می‌شود بر این که از این مقصود همین است که آن آدم سخاوتمندی است. پس بنابراین این بخش از فرمایشاتی که حول این روایات گفته شده است این‌ها به برکت اباحت سابقه روشن شد که تمام نیست. حالا للكلام تتمه که فردا ان‌شالله این‌ها را تمام بکنیم وارد بحث تنبیهات خواهیم شد ان‌شالله.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين